

هو العليم

هدف از خلقت انسان و ذکر بعضی آیات در این باب

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بیستم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدف از خلقت انسان، یکی از مهم ترین مباحث فلسفی و فلسفه اخلاق و مباحث فطری

یکی از مهم ترین مباحث فلسفه اخلاق و مباحث فطری، بحث هدف از خلقت انسان است. این مسئله که انسان عبث خلق نشده و غایت و هدفی از خلقت او مدّ نظر است، یک مسئله فطری است. یعنی فطرت بشر براساس آن سرمایه‌هایی که خداوند به او عنایت کرده و برداشت‌هایی که از حقیقت و نفس‌الامر دارد، حکم می‌کند به اینکه باید یک منظوری از خلقت انسان وجود داشته باشد. این یک مسئله فطری است و قابل مناقشه نیست. البته ضرورت ندارد که این مسئله در همه احوال برای انسان حضور علمی داشته باشد؛ چه بسا انسان در یک مرحله و برهه از بسیاری از مسائل فطری غافل باشد، مانند قبح ظلم یا قبح کذب یا استحسانات عقلی و بسیاری از مسائل دیگر که لازم نیست همیشه برای انسان حضور علمی داشته باشند.

فطری بودن مسئله توحید

همان‌طور که نسبت به مسئله توحید هم [همین‌طور است]. توحید یک مسئله فطری است و هر شخصی در وجود خود احساس مبدأی می‌کند و فطرت او را به این موضوع راهنمایی می‌کند.

آیات دال بر فطری بودن مسئله توحید

آیات قرآن هم بر این قضیه دلالت دارند مثل آیه شریفه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

مثل قضیه حضرت ابراهیم که بر این مسئله دلالت دارد: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَوْفَ نَعْتَدُ لَهُمْ ۖ إِن كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾^۲ یا مسئله حضرت ابراهیم راجع به پرسش خورشید و ستارگان و ماه بر این قضیه دلالت

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. افق وحی، ص ۲۹۶:

«پیوسته وجهه و رویکرد خود را به سمت و سوی دین حنیف و منطبق بر حق قرارده که این همان فطرت و سرشت نهفته الهی است در وجود انسان که مردم را بر آن میزان و ودایع سرشته و آفریده است، و هیچ تبدیل و تغییری در این فطرت و خلقت پیدا نخواهد شد (و پیوسته آدمی تا به هیئت و خلقت انسان است این ودیعه الهی در او باقی و پایدار خواهد بود). و این است دین و مذهب و شریعت استوار و پابرجا و ثابت. ولیکن بیشتر مردم از این نکته غافل و جاهلند. (و لذا قدر و قیمت خود را نمی‌دانند و متوجه نیستند که چه در گرانمایه‌ای را خدای متعال در وجود آنان به ودیعه نهاده تا پیوسته آنان را به شاهراه سعادت در دنیا و آخرت رهنما گردد.)»

۲. سوره انبیا (۲۱) آیات ۵۱ - ۷۰:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا

و همین طور تمام آیاتی که با ادله فطری و با دلالت عواطفی اثبات مبدأ و صانع می کنند و از نقطه نظر نقلی بر این مطلب دلالت دارند.

اما از نقطه نظر عقلی و وجدانی و شهودی هم این مطلب، بدون هیچ شک و شبهه ای قابل برای تأمل می باشد. در اینجا هم مسئله به همین منوال است.

فطری بودن ترتب و تعاقب غایت و هدف بر خلقت انسان

یکی از مسائل فطری، ترتب و تعاقب غایت و هدف بر خلقت انسان است؛ یعنی نمی شود که این انسان

عَكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا عَابَاَءَنَا لَهَا عِبْدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَأُجِزُّنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْبَحًا نَمُكُم بِعَدَّ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جَذْدًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَرَوْجَعُونَ * قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِإِلَهِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَأَتَوْا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِإِلَهِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَوْفَ نَعْلَمُ * إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوهُ إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنْ كُنْتُمْ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْءٌ وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْ نَارُ كُونِ بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُم آلَ آخِرِينَ ﴿١٢٤﴾

ترجمه: «و به تحقیق که ما به ابراهیم بصیرت و تشخیص صواب از خطا، پیش از موسی عنایت کردیم و به احوال او دانا و آگاه بودیم. * آنگاه که به عمومیش و قومش گفت: این بت ها چیست که آنها را می پرستید و سر بر آستان آنها فرود آورده اید؟ * در پاسخ گفتند: پدران ما چنین می کردند. * ابراهیم گفت: هم شما و هم پدرانتان همگی در ضلالت و جهالت آشکاری بوده اید. * آنها گفتند: آیا مطلب و راه حقی بر گزیده ای یا سربه سر ما می گذاری؟ * ابراهیم گفت: بلکه پروردگار شما، خدای آسمان ها و زمین است که آنها را خلقت فرمود. و من - ای گروه مخاطبین - بر این مسأله شهادت می دهم. * و پس از اینکه از اینجا دور شدید بت های شما را از بین خواهم برد. * پس ابراهیم همه بت ها را به غیر از بت بزرگ قطعه قطعه نمود، بلکه به خود آیند و از راه رفته برگردند. * مردم وقتی چنین دیدند گفتند: هر کسی که چنین جسارتی به خدایان ما نموده است، از ستمکاران خواهد بود. * گفتند: شنیده ایم جوانی است که از خدایان به بدی یاد می کند. * گفتند: او را در حضور مردم اینجا بیاورید تا مردم درباره او شهادت دهند. * مردم گفتند: ای ابراهیم آیا تو این عمل را با خدایان ما نمودی؟ * ابراهیم گفت: بنگرید بزرگ آنها این عمل را انجام داد؛ از آنها پرسید چرا این کار را کرده اند، اگر بتوانند سخن بگویند. * پس به خود مراجعه کردند و در ضمیر خود به خویش خطاب کردند و گفتند: شما از ستمکاران می باشید. * آنگاه سرهایشان را به زیر انداختند و خطاب به ابراهیم گفتند: تو می دانی که این بت ها سخن نمی گویند. * ابراهیم آنگاه فرمود: آیا به غیر از خدا بت ها را عبادت می کنید، اشیائی که هیچ نفع و صلاحی و یا ضرر و فساد را برای شما نمی آورند؟! * اف بر شما باد و بر آنچه جز خدا می پرستید آیا ادراک و فهم نمی کنید؟! * گفتند: ابراهیم را آتش بزنید و معبودان خود را یاری کنید، اگر کاری می کنید و اهل عمل هستید! * گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش! * و خواستند به او مکرری بزنند ولی ما آنها را زیان کارترین مردم قرار دادیم.» (محقق)

با توجه به این شرایط و استعدادات و ملکات، بدون هدف خلق شود. این یکی از مسائلی است که مورد نظر و اثبات قانون فطرت است؛ اگرچه ممکن است این مسئله مانند مسئله اول یک حضور علمی برای انسان در همه مراحل و مراتب نداشته باشد، گاه گاهی هست، بیاید، برود، جرقه‌هایی بزند، و این طور نباشد که همیشه برای انسان مثل حضور عینی وجود خود انسان و به علم حضوری باشد بلکه این در وجود انسان هست و با مختصر عنایت و تأملی برای انسان روشن و آشکار می‌شود. خداوند متعال خلقت انسان را براساس این مسئله فطری در قرآن بیان می‌کند:

یکی از آیاتی که دلالت بر این مطلب می‌کند آیه: ﴿أَفَحَسِبَ تُمْ أَنْمَّا خَلَقَ نَكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلٰهِيْنَ لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱ است که دلالت می‌کند بر هدف و غایتی که از این خلقت برای انسان هست. در این آیه می‌فرماید که زندگی شما عبث نیست، شما به ما برمی‌گردید؛ یعنی این طور نیست که یله و رها باشید، بالأخره بعد سر و کارتان با ما خواهد بود.

منافات داشتن گذران زندگی در این دنیا به هر کیفیتی با خلقت انسان

ما از اینجا استفاده می‌کنیم که گذران زندگی در این دنیا بای‌تحوکان و به هر کیفیتی با خلقت انسان منافات دارد. اگر کسی بخواهد که در این دنیا هر طوری بیاید و هر طوری برود و هر ظلمی بکند و هر کسی را بکشد و هر تجاوز و غصبی را انجام دهد، این کارها با ﴿أَفَحَسِبَ تُمْ أَنْمَّا خَلَقَ نَكُمْ عَبَثًا﴾ منافات دارند.

کیفیت رجوع به پروردگار

رجوع به پروردگار باید رجوع منطقی باشد؛ والا اگر آدم کافر به خدا رجوع کند، آدم مؤمن هم رجوع کند پس ﴿وَأَنْكُمْ إِلٰهِيْنَ لَا تُرْجَعُونَ﴾ چه معنا دارد؟! چون بحث فقط صرف رجوع است! اما صرف رجوع [کافی] نیست بلکه صرف رجوع با عمل صالح است، صرف رجوع است با ارائه یک حیات طیبه است. پس آیه ﴿أَفَحَسِبَ تُمْ أَنْمَّا خَلَقَ نَكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلٰهِيْنَ لَا تُرْجَعُونَ﴾ با گذراندن حیات به هر نحوی در تعارض است.

ذکر غایت خلقت در آیات قرآن

یا اینکه من باب مثال آیاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه خلقت آسمان و زمین برای این است که شما به حق برسید؛ **لَتَعْلَمُوا** ﴿بَانَ اللَّهُ هُوَ آلَ حَقُّ﴾^۲ عبارت است از عرفان، عبارت است از رسیدن به حق، این غایت

^۱ . سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۵. معادشناسی، ج ۲، ص ۱۹۲:

«آیا چنین می‌پنداشتید که ما شما را بیهوده و بدون نتیجه و غایت آفریده‌ایم، و شما به‌سوی ما بازگشت نخواهید نمود؟!»

^۲ . سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۰: ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَاَنَّ مَا يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ اَلْبَطْلُ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْكَبِيْرُ﴾.

برای خلقت انسان است.

منظور از عبادت همان عرفان به حق

یا من باب مثال آیاتی که می‌گویند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ آلَ جَنٍّ وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونُ﴾^۱ که می‌فرمایند: «غایت از خلقت عبادت است، منظور از عبادت همان عرفان به حق است». ﴿لِيَعْبُدُونُ﴾ یعنی مقام عبودیت به مقام عبودیت برسند یعنی به مقام عرفان و معرفت برسند. بر فرض اینکه ما آن روایاتی را هم که در اهل تسنن باشد قبول نکنیم، همین نفس ﴿لِيَعْبُدُونُ﴾ به معنای نماز خواندن و روزه گرفتن نیست بلکه عبد باشد، عبد در صورتی است که انسان معرفت به مولا داشته باشد و الا عبد نیست. این یک مسئله است.

شناخت مولا شرط لازم برای عبادت

ترتیب عبادت بر شناخت

لذا این مطلبی که از مرحوم آقا شیخ محمدعلی کاظمی نقل می‌شود بر این که ما به دنبال فلسفه و عرفان نمی‌رویم برای اینکه کاری به معرفت مولا نداریم که مولا کیست، وظیفه ما عبودیت است، مولا هر کسی که می‌خواهد باشد و دارای هر تعریف و حد و صفتی که می‌خواهد باشد، بنده در مقام عبودیت باید اطاعت کند،^۲ این دلیل کاملاً باطل است و از مرحله عقل و منطق خارج است! چون تا انسان مولا را نشناسد نمی‌تواند او را عبادت کند، عبادت مترتب بر شناخت است. همان‌طور که می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ آلَ جَنٍّ وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونُ﴾؛ تا اینکه عبادت کنند. این عبادت یعنی در مقام عبودیت برپایند، یعنی نماز را بهتر بخوانند، کارشان را در دنیا بهتر انجام بدهند، بینش‌شان در دنیا بهتر باشد. لازمه عبادت کردن شناخت پروردگار است و همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «**مَا عِبَدْتُ اللَّهَ خَوْفًا مِنْ نَارِهِ وَلَا طَمَعًا إِلَى جَنَّتِهِ بَلْ وَجَدْتُهُ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ**»^۳ معنای این کلام این است که آن عبادت، عبادت عبید است و آن عبادت، عبادت تجار است. همان‌طور که می‌فرماید: این عبادت، عبادت واقعی است. لازمه «**وَجَدْتُهُ أَهْلًا**» عرفان و شناخت است، چرا «**وَجَدْتُهُ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ**»؟! چون او را شناخته است. بنابراین مطلب ایشان (مرحوم کاظمی) خالی از تأمل

رساله بدیعه، ص ۲۷:

«این از آنجاست که خداوند حق است و جز او هر معبودی باطل است و همانا خداوند هم او برتر و بزرگ است.»

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۸:

«من انس و جن را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

۲. به نقل از یکی از بزرگان فقه. جهت اطلاع بیشتر به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱۱ و متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج ۲، ص ۱۴ رجوع شود.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۷، تنمّة أبواب مکارم الأخلاق، باب ۵۳، ص ۱۹۷؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۶۳:

«قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: **ما عبدتك خوفاً من نارٍ ولا طمعا في جنّتك ولكن وجدتُك أهلاً للعبادة فعبدتك.**»

بوده و باطل است.

غایت خلقت انسان، رسیدن به کمالات و معرفة الله

فلذا غایت برای خلقت انسان معرفة الله و رسیدن به کمالات در اینجا ارزیابی شده است. بر این اساس بعثت و رسالت انبیاء هم روی این مسئله قرار می گیرد. حالا من همین طور تیتروار و مجمل از اینها می گذرم، بحث های [فنی و مهم] روی آنها انجام شود و خود رفقا آیاتی که مربوط به این مسئله می باشند و هدف از خلقت را بیان می کنند و همین طور ادله ای را که مربوط به رشد و شکوفا شدن و بروز ظهورات و استعدادات و به فعلیت رسیدن آنها است پیدا می کنند. روایاتی را که الی ماشاء الله مربوط به هدف و غایت خلقت از امام صادق و امام باقر علیهما السلام بیان شده اند بررسی می کنند و احتجاجاتی را که آنها با مخالفین کرده اند و همه دلالت بر این قضایا دارند بررسی می کنند. اینها دیگر بستگی به همّت ما دارد که تا چه اندازه انجام دهیم.

بعثت انبیاء براساس حکم فطری

بعثت انبیاء هم براساس همین حکم فطری است؛ یعنی چون حکم فطری در بشر اقتضاء می کند که انسان به کمال مطلوب از این خلقت برسد، انبیاء هم بر همین اساس نازل شده اند، آیات قرآن هم بر این قضیه هست: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۱.

هدایت خود شخص، مطلوب برای بعثت رسل

اجر را بر هدایت خود شخص مترتب می کند نه بر نصیبی که متوجه او شود. یعنی می گوید که هدایت خود شخص، مطلوب برای بعثت رسل است. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ این ارسال رسل برای رحمت بر عالمین است. برای اینکه بشر را از جهالت بیرون بیاورد، پس مقصد در اینجا مشخص شده است، مقصد از خلقت رسل در اینجا این است که بشر به جنبه هدایت برسد. جنبه هدایت، جنبه معرفة الله است و به این مطلب می خواهد برسد.

پس از نقطه نظر فطری مطلب تمام است بر اینکه منظور از خلقت بشر رسیدن به غایت است، حالا یک عده به دنبال این حکم فطری نمی روند، نروند، به ما کاری ندارند! ما بحث منطقی نسبت به این مطلب داریم. مثل اینکه فطرت بشر انسان را به وجود یک صانع راهنمایی می کند، حالا یک عده انکار صانع می کنند و

^۱ . سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۷. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۳۵:

«بگو ای رسول ما! من هیچ اجر و مزدی را از شما مطالبه نمی کنم. اجر و پاداش من همانا حرکت شما در صراط مستقیم و راه به سوی پروردگار است.»

^۲ . سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷. معادشناسی، ج ۹، ص ۱۴۲:

«وای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.»

روی فطرت پرده می اندازند، این به ما مربوط نیست و **بما نحن فيه** کاری ندارد! فطرت بشر انسان را به صداقت، امانت، عدم خیانت، عدم دروغ و امثالهم هدایت می کند، حالا یک عده می آیند و روی این پرده می اندازند و خودشان را در این ستار قرار می دهند، این به جریان نفس الامری بحث و منطق کاری ندارد! فطرت بشر انسان را به عدم ظلم و به عدالت راهنمایی می کند، حالا مرام یک عده مرام ظلم و خلاف عدالت باشد، این به اصل قضیه و فطرت مربوط نیست! بحث ما در باب ارتداد با جهات نفس الامریه مسئله است که مسئله در چه محدوده ای است و آزادی بشر در چه محدوده ای است. ما در این باره بحث می کنیم، حالا یک عده نمی خواهند از این آزادی استفاده کنند و بر طبق فطرت حرکت کنند به بحث ما کاری ندارد!

علت وجود شوق رسیدن به کمال در انسان

بنابراین گفتیم که یکی از احکام فطرت، شوق رسیدن به کمال براساس اهدافی است که خداوند در فطرت انسان قرار داده و غایتی است که مترتب کرده است. یعنی وقتی که فطرت انسان غایتی را برای خودش می داند که این غایت عبارت است از رسیدن به کمال و استعدادات، بر این اساس است که انسان را برای رسیدن به کمالات راهنمایی می کند. حالا شما در اینجا می بینید که گاهی اوقات اشتباه و خلط پیدا می شود. حالا اینکه ما رسیدن به کمال را در رسیدن به علوم ظاهر می دانیم، این یک بحث دیگر است ولی اینکه فطرت مشوق برای ظهور استعدادات و به فعلیت رسیدن استعدادات است، بین همه علی السواء است، یعنی حتی آن کمونیست و ملحد هم به دنبال به فعلیت درآوردن استعدادات خود هستند. چرا می روند کتاب می خوانند؟! چرا می روند درس می خوانند؟! چرا می روند فلان اختراع را انجام می دهند؟! چون دائماً می خواهند استعدادات خود را به فعلیت درآورند و خود را از مرتبه جهل بیرون بیاورند و به مرتبه علم برسانند. پس فطرت است که انسان را به این وادی سوق می دهد تا اینکه کمالات را برای خود تحصیل کند.

این همان مسئله ای است که موجب می شود پیغمبران بیایند. یعنی ما براساس فطرت از خدا این مطلب را طلبکار می شویم که چون فطرتی که در ما قرار داده ای ما را به کمال می کشاند، پس بر تو واجب است که ما را در این مسیر حرکت دهی.

ما در اینجا می خواهیم حکمی را برعهده خدا بگذاریم، نه اینکه خدا بخواهد برعهده ما بگذارد. خدا ما را خلق کرده است؛ حالا که ما را خلق کرده است، می بینیم که فطرت، ما را به یک هدف سوق می دهد. یعنی ما باید به حکم فطری استعدادهای نهفته خود را به فعلیت برسانیم. بالاترین فعلیت این استعدادها، استعداد رسیدن به علم مطلق و رسیدن به کمال مطلق است؛ در این مطلب هم فطرت انسان را راهنمایی می کند. من باب مثال اگر ما قضیه حقیقت وجود را استنباط کنیم، حقیقت ماهیت را استنباط کنیم و اطلاق و صرافت آن را استنباط کنیم، طبعاً به خیلی از مسائل حکم می کنیم که نیاز به ادله و... دارد. تمام اینها به خاطر این است که

مسائلِ حول و حوشش، آن‌طور که باید و شاید استیعاب نمی‌شود.

معنای هدایت

حالا اگر شما خلقت انسان را در نظر بگیرید و اگر حکم فطری برای خلقت انسان را و اینکه یک هدف و غایتی مترتب بر این است در نظر بگیرید، خود این فطرت بر گرده خدا می‌گذارد که باید این فطرت، در مسیر رسیدن به فعلیت حرکت کند و انسان در آن مسیر حرکت کند؛ این عبارت است از هدایت.

بنابراین بعثت رسل را که خداوند متعال گذاشته است، به‌عنوان یک حکم تکلیفی از آن طرف به مرتبه نزول نیست بلکه به مقام اقتضاء و استدعای ذاتی نسبت به مقام علیت است، و از موقعیت فشار و تکلیف از علت به معلول نیست تا اینکه این بعثت رسل چکشی بر سر افراد باشد، بلکه از باب اقتضاء ذاتی است. همان‌طور که وقتی شما تشنه می‌شوید اقتضای ذات شما طلب آب است، حالا اگر کسی به شما آب بدهد آیا این آب دادن را یک حکم تکلیفی از جانب او علیه خودتان تلقی می‌کنید؟! اگر گرسنه باشید و به در خانه کسی بروید تا اینکه به شما غذا دهد، آیا او به شما تحمیل می‌کند که این غذا را بخورید؟! یا اینکه می‌گوید: اگر نمی‌خواهی، نخوار، خودت اینجا آمده‌ای، اگر نخوری خودت از دنیا می‌روی! همین‌طور این بعثت رسل اولاً بلاول مقتضای استدعا و طلب ذاتی بندگان است، چون بندگان ذاتاً استدعا می‌کنند، خدا در اینجا **منه علی العباد** ارسال رسل می‌کند. یعنی این دقیقاً برخلاف آن چیزی است که مردم تصور می‌کنند!

تکلیفی نبودن احکام و شرایع

برخلاف تصور مردم، احکام و شرایع تکلیفی نیستند بلکه اقتضای ذاتی ما اول وجود داشته است. اگر این اقتضاء ذاتی نباشد ما یک آدم دیوانه هستیم! اگر ما از گرسنگی بمیریم و به مطعم نرویم دیوانه هستیم! اگر تشنگی به حدی برسد که [قابل تحمل نباشد و] از شخصی تقاضای آب نکنیم دیوانه هستیم!

به همین لحاظ این اقتضای ذاتی و این حکم فطری را لیبک گفتن و پاسخ گفتن پروردگار، یک جهت اجابت دعوت از ناحیه فطرت و مقتضای ذات بشر دارد؛ یعنی استدعای ذات ما از مرحله نزول به صعود است که موجب لطف پروردگار نسبت به ما شده و این باران رحمت که عبارت است از بعثت انبیاء و تدوین احکام و شرایع بر ما آمده است. اگر استدعای ما نبود خدا چه کار می‌کرد؟ می‌گفت: اینها که نمی‌خواهند پس رهایشان می‌کنیم! خدا چه نفعی در این بعثت رسل می‌برد؟! هیچ! لذا در آیه شریفه است که ﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوسَى﴾ * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلًّا فَلَمْ يَأْتِ بِكَ مِنْهُ هُدًى^۱ نمی‌فرماید: «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَ رَمَاهُمْ وَ

^۱ . سوره طه (۲۰) آیه ۴۹ و ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۰۷:

«[فرعون] گفت: پس چه کسی می‌باشد پروردگار شما دو نفر (موسی و هارون) ای موسی؟! موسی گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیز، مقدار ظرفیت و هویتش و استعدادش را در جهان آفرینش عطا کرده است، و سپس آن را در راه و مسیر کمال

تَرَكْهُمْ؛ آنها را رها کرد» بلکه ﴿ثُمَّ هَدَى﴾، یعنی براساس این خلق هدایت کرد. پس خلق اقتضاء و استجلاب هدایت می‌کند، خلق طلب این هدایت را می‌کند.

الإنسان بما هو إنسان، مقتضى برای بعثت رسل و تدوین احکام و شرایع

بناءً على هذا خلق و حکم فطری این مسئله را اقتضاء می‌کنند، و این حکم فطری هم بین مؤمن و کافر فرقی نمی‌کند. حکم فطری قبل از خلقت رسل، حکم فطری‌ای است که منبعث از انسان است بما هو إنسان، بما أنه إنسان، لا بما أنه متدين، لا بما أنه مكلف، لا بما أنه مسلم، لا بما أنه ... ، بلکه الإنسان بما هو إنسان، این مقتضى برای بعثت رسل و تدوین احکام و شرایع است. قبل از مرحله بعثت، قبل از اینکه پیغمبر بیاید، می‌گوییم که خدایا چه کار کنیم؟! یک نفر را بفرست! وقتی که آمد، دیگر آمد! پس قبل از بعثت رسل است که استدعای ذاتی برای هدایت و تشریع قوانین هست. وقتی که بیاید، دیگر آمده است. ﴿إِنَّا هَدَىٰ نَهَ السَّبِيلِ إِمَّا شَاكِرٌ وَإِمَّا كَفُورٌ﴾.^۱

هدایت یک استدعای ذاتی است که به بشر برمی‌گردد

بنابراین، این استدعای ذاتی به إنسان بما هو إنسان برمی‌گردد، نه به إنسان بما هو مؤمن یا متدين. و یک نکته خیلی مهمی در اینجا هست که هیچ کس از این نکته مغفّی ندارد و آن اینکه هدایت یک استدعای ذاتی است که به بشر برمی‌گردد نه به مؤمنین و نه به نصاری و نه به یهود و اصلاً بشر چون بشر است باید هدایت برای او فراهم شود!

تلمیذ: اگر کسی در اینجا بگوید که ما قبول داریم فطرت ما اقتضای میل به سوی کمال و علم و ... را دارد و در اقتضای فطرت ما بحثی نیست، ولی این اقتضای فطری ما را وادار می‌کند بر اینکه خودمان تلاش کنیم و با فکر خودمان و با سعی خودمان و با تلاش خودمان به دنبال علم برویم.

استاد: هیچ اشکالی ندارد. ما می‌گوییم: شما با فکر و سعی و تلاش خود بروید، اگر سرتان به سنگ نخورد، ما هم از شما تبعیت می‌کنیم و متابعت می‌کنیم. می‌گوییم: حرفی نداریم، شما بروید ولی صحبت در این است که این مطلب را اولاً فطرت شما می‌گوید و هر فطرتی نمی‌گوید، چون یکی از مسائلی که موجب می‌شود او به سمت این برود همین است که می‌گوید: من استعدادها را به شکوفایی برسانم؛ یعنی بر خودش اثبات جهل می‌کند و می‌گوید: جاهل است. حالا صحبت در این است که آیا تو برای ازبین بردن این جهل در

وجودی خود به راه انداخته و بدان سمت هدایت نموده است. »

۱ . سوره انسان (۷۶) آیه ۳. معادشناسی، ج ۵، ص ۲۳۳:

«ما راه را به انسان نشان می‌دهیم و او را بدان راه رهبری می‌کنیم؛ انسان یا می‌پذیرد و شاکر می‌گردد، و یا نمی‌پذیرد و کافر می‌شود.»

فاعلیّت تامّ هستی؟! یعنی آیا می‌توانی همهٔ جهالت‌ها را از بین ببری یا نه؟! اینها در مسائل پزشکی یک میلیون مسئله برایشان مجهول است، فقط چهارتا از آن را حل کرده‌اند، حالا چه برسد به اینکه بخواهند مجهولات نفّسشان را حل کنند! کجایش این طور است؟! اگر هم بگویند، دروغ جعل می‌کنند! من باب مثال اینکه می‌نشینند و این همه قانون جعل می‌کنند و بعد می‌گویند که اینجایش خراب شد و تبصره می‌گذارند، اینها برای چیست؟! یعنی شما وقتی که قانون را عمل کردید و بعد از دو سال متوجه شدید که این قانون اشتباه بوده است، پس دو سال در اشتباه بوده‌اید! در این مدت دو سال که شما در اشتباه هستید، چه کسی پاسخگو است?!

تلمیذ: جواب می‌دهند که این سیر تکاملی است، بشر از آن ابتدا این سیر را ادامه می‌دهد. استاد: حالا ما این طور جواب می‌دهیم که اگر راهی برای شما پیدا کردیم که این سیر تکاملی وجود نداشت، شخص از اوّل در مسیر کمال بود، چه جواب می‌دهید؟! کدام بهتر است؟! کدام ترجیح دارد؟! به جای اینکه شخصی از ابتدا خودش برود و الفبا را یاد بگیرد ما از اوّل برایش یک معلم گذاشته‌ایم، کدام یک از این دو راجح است؟! بعثت انبیاء برای این است.

تلمیذ: ما نمی‌خواهیم زیر بار این مطلب برویم. استاد: اینکه می‌گویید: «نمی‌خواهیم»، می‌شود خلاف فطرت. شما نمی‌خواهید زیر بار بروید، بسیار خوب، نروید، این یک مسئلهٔ مربوط به شما است! بحث جلسهٔ آینده در تأمین امنیت برای افرادی است که می‌خواهند زیر بار فطرت بروند، و بحث مهم ما است!

تلمیذ: نه اینکه نمی‌خواهیم برویم، یعنی می‌گوید که اقتضای فطری ما این است که ما را به سوی کمال و علم [ببرد] و ما هم همین طور خودمان با سعی و تلاش خودمان و با فکر خودمان می‌خواهیم برویم و برسیم. استاد: آیا رفتید و رسیدید یا نه؟!

تلمیذ: نه، نمی‌گوییم که رسیدیم ولی می‌گوییم که این سیر تکاملی است که از اوّل خلقت بشر شروع شده است.

استاد: شما بی‌جهت می‌گویید! تلمیذ: هر کسی به هر جا رسید بقیه هم همین طور ادامه می‌دهند. استاد: کجا به سیر تکاملی رسید؟! آیا در این سیر تکاملی به کمال رسیدند یا نرسیدند؟! چه کسی رسید؟!

تلمیذ: اگر کمال را برای آنها تعریف کنند استاد: همین دیگر، فطرت از اوّل همین را می‌گوید. ببینید یک وقت شخص می‌خواهد یک چیزی بیندازد و یک وقت هم شخص واقعاً می‌خواهد بفهمد، این دوتا مطلب است. اگر می‌خواهد بیندازد و انداختنی است،

باید در مقابلش هم انداخت؛ یعنی اگر منظور چماق است، [مقابلش هم همان است!] ولی یک وقت شخص می خواهد بفهمد؛ لذا از او این طور سؤال می شود: فطرت شما که شما را به سوی کمال می رساند، کمال را چه تشخیص می دهید؟! آیا کمال را حیات دنیوی تشخیص می دهید یا رسیدن به مبدأ؟! دیگر متعجب می ماند و هیچ راه برو و برگرد ندارد!

تلمیذ: خود همین مسئله هم محکوم به حکم عقل و فطرت است. اگر کسی بخواهد با عقلش هم به کمال برسد، حکم عقل می گوید: به متخصص رجوع کن!

استاد: بله، در آنجا هم همین است، عرض کردم که در آنجا هم خود فطرت می گوید که برای رفع جهل نیاز به هدایت داری.

تلمیذ: نسبت به علوم تجربی هم همین طور است.

بشر به دنبال اقرب طریق برای رسیدن به کمال

استاد: نسبت به همه چیز همین را می گوید. آیا شما دیده اید که شخصی به دنیا بیاید و از اوّل خودش به دنبال تجربه برود؟! یا از تجربه دیگران استفاده می کند؟! مثلاً کسی که بخواهد نجاری یاد بگیرد آیا از اوّل خودش می رود و درخت را ارّه می کند و از جنگل می آورد یا پیش نجار می رود؟! اصلاً بشر به دنبال اقرب طریق برای کمال است! هیچ کسی تجربه دو هزار ساله را از اوّل شروع نمی کند، بلکه تجربه دیگران را به عنوان راهنما می گیرد! وقتی که این طور شد ما این مسئله را می گوئیم که اگر این راهنمایی به صورت دیگری جامع الأفراد باشد آیا فطرت باید او را بپذیرد یا نباید بپذیرد؟!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد